

عقل، دین و جامعه در اندیشه بهائی  
نادر سعیدی

مقدمه : موقف خرد در ظهور کلی الهی

پیش از امر بهائی هیچ دیانتی در سلسله مراتب ادیان بدین درجه از اهمیت و نقش خرد در شناخت روحانی و بنیانگذاری جامعه ای نوین، بصورتی گسترده، آشکار، هماهنگ و منظم سخن نگفته بود. بنیانگذار آئین بهائی بیان می دارد که "عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خرد بوده و هست اوست حافظ وجود و معین و ناصر او. خرد پیک رحمن است و مظهر اسم علام. به او مقام انسان ظاهر و مشهود. اوست دانا و معلم اول در دبستان وجود." (مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص. سی و سه) در واقع تاکنون معمولاً مفهوم دیانت بدو معنی قانون و اسطوره تعریف شده و در مقابل خرد و ظهورات آن یعنی فلسفه و علم قرار گرفته است. آنانکه به فلسفه و جامعه شناسی دین آشنا هستند بخوبی از این پندار متداول با خبرند.

فلسفه فیلسوف نامدار هگل در باره دین و فلسفه و هنر این نحوه تفکر را بخوبی مشخص می نماید. بر طبق رأی هگل، تمامیت هستی و حقیقت که وی آنرا بعنوان خرد مطلق تعریف می نماید، خود را به سه گونه در تاریخ و تمدن بشری منعکس میسازد. هگل این سه نوع ظهور و تجلی تمامیت هستی را بترتیب هنر، دین و فلسفه قلمداد می کند. دین در تعریف هگل، جلوه حقیقت هستی بشکلی مثالی و اسطوره ای (مانند داستان آدم و حوا) و نیز شعائر و مناسک (مانند نماز و روزه و غسل تعمید) می باشد. از نظر هگل دیانت در مقایسه با هنر بخش وسیعتری از حقیقت را بنحو تمثیل و استعاره ابراز و اظهار می نماید، اما نحوه و صورت مذهب نیز درجه محدودی از حقیقت را آشکار مینماید و در نتیجه باور مذهبی را خصوصیت عوام مردم که از درک آشکار حقائق فلسفی ناتوان میباشند می شمارد. هنر باعتقاد هگل شکل دیگری از جلوه و بازتاب حقیقت است که در آن حقیقت مجرد، خود را بگونه های گوناگون و بطریقی تمثیلی عینیّت و تجسم می بخشد. از نظر هگل هنر حقیقت را به ابتدائی ترین صورت و شکل و بگونه ای محسوس متجسم می سازد. بالاخره این فلسفه است که در نظریه هگل قلمرو واقعی خرد بوده و تمامیت هستی را بنحو مستقیم، مجرد و آشکار ظاهر و متجلی می سازد. شناخت عقلی که همان فلسفه و حکمت باشد در دیدگاه هگل بالاترین درجه تحقق و درک حقیقت است و البته اختصاص بفلسفه و عقلا و حکما دارد.

چنانکه می بینیم اولاً هگل مذهب را در مقابل فلسفه قرار داده و دین را صرفاً مجموعه ای از شعائر و آداب و احکام و اسطوره می داند. دوم آنکه بر طبق رأی هگل شناسائی مذهبی شناختی ابتدائی و حقیر بوده و به نسبت به شناخت فلسفی بسیار محدود و نارسا می باشد. در واقع تمثیل مذهبی صرفاً در زمانی می تواند شناخت واقعی مبدل شود که فلسفه به کمک مذهب شتافته و معانی پنهان تمثیلات مذهبی را از طریقی فلسفی مشخص و آشکار نماید.

ممکن است تصور شود که تعریف هگل از دین و تقابل آن با فلسفه صرفاً به مسیحیت و دیانت یهود قابل اطلاق بوده و قابل تعمیم بدیانت اسلام نمی باشد. در واقع فلاسفه اسلامی نیز به تفکری همانند دیدگاه

هگلی قائل و معتقدند. بعنوان مثال فارابی و ابن سینا دو فیلسوف بزرگ اسلامی نیز بنحوی متفاوت بنتیجه ای مشابه نتیجه هگل دست یافتند. از نظر فارابی و ابن سینا نبوت و وحی چیزی جز یک نوع کامل و پیچیده عقل و حکمت نیست. بدین ترتیب فارابی و ابن سینا پیامبر را یک فیلسوف دانسته و شناخت نبوی را شناختی عقلی و فلسفی تعریف نموده اند. اما این شناخت عقلی و فلسفی پیامبر برای آنکه بشکل دیانت و مذهب متجلی شود باید که صورتی تمثیلی بخود گیرد تا درخور درک و فهم عامه مردم شود. در نتیجه، مذهب بعنوان یک نهاد اجتماعی و آنگونه که توسط علماء و فقهاء مذهب تعریف میگردد جلوه ای قشری و پوشالی از حکمت و فلسفه بوده و بهیچوجه قابل مقایسه با درک مستقیم و عقلانی حکما و فلاسفه نمی باشد. عبارت دیگر عقائد دینی عامه از نظر فارابی و ابن سینا یک فلسفه ابتدائی و حکمت عامیانه است که نسبت بشناخت صریح و عقلی حکما و فلاسفه حقیر و کوتاه نظرانه می باشد.

در این مقاله مختصر برای بحث و تحلیل نظریه هگل، فارابی و ابن سینا در باره دیانت و فلسفه فرصتی نیست. ولی بعنوان مقدمه ای بر مفهوم خرد، دین و جامعه در اندیشه بهائی باید مختصراً به چند نکته اشاره شود. اول آنکه دیانت بهائی را بهیچوجه نمی توان در تعریفی که هگل، فارابی و ابن سینا از دین کرده اند داخل نمود. در واقع اگر کتابهای آسمانی گذشته را با آثار بهائی مقایسه نمائیم بلافاصله متوجه تفاوتی چشمگیر می گردیم. بدین معنی که کتابهای آسمانی گذشته مانند تورات، انجیل و قرآن در ظاهر بیشتر مجموعه ای از دستورات اخلاقی، احکام و قوانین و داستانها و تاریخ پیشینیان است. اگر چه در اسلام، مسیحیت و دیانت یهود فلاسفه و حکماء نامداری وجود داشته اند و حتی می توان از فلسفه اسلامی، فلسفه مسیحی و فلسفه یهودی نیز سخن گفت، ولی نباید فراموش کرد که خود کتب مقدسه قبل در اکثر موارد سؤالات فلسفی را معمولاً بشکلی تلویحی، ضمنی و تمثیلی مورد بحث قرار می دهند. در حقیقت ظهور فلسفه و مباحث عقلی در ادیان گذشته تا حدی محصول برخورد اصحاب ادیان با محیط مخالف خویش بوده است. به بیان دیگر ضرورت پاسخ باستدلالات عقلی فلاسفه و مخالفان ادیان بوده است که ظهور فلسفه و کلام را در ادیان گذشته تشویق کرده است. فلسفه اسلام و مسیحیت تا حدی معلول تقابل و برخورد مسلمانان و مسیحیان با فلسفه و حکمت یونان و حوزه اسکندریه بوده است. این فلسفه و حکمت که بصور گوناگون به آیات کتب مقدسه استناد می نمود معمولاً توسط رؤسای ادیان یعنی آخوندها و کشیشان نیز کاملاً مورد طرد و حمله قرار می گرفت. مخالفت شدید آباء کلیسا با عقل و فلسفه در تاریخ مسیحیت، و پیروزی قطعی اشاعره بر معتزله در الهیات و کلام اسلامی نماینده بارز این واقعیت تاریخی است. در حقیقت بسیاری از فلاسفه از ترس تکفیر علماء تقیه می کردند و در ابراز فلسفه خویش دست به دامان راز و رمز می شدند. اما دیانت بهائی دارای این ویژگی است که کتب مقدسه آن نه تنها شامل اصول اخلاقی و حدود و احکام است بلکه دارای مباحث آشکار، گسترده و مشروح فلسفی و عقلی نیز می باشد. آثار حضرت بهاءالله آکنده از مباحث ظریف فلسفی و عرفانی است. لوح حکمت، هفت وادی، جواهرالاسرار، چهار وادی، ایقان، بشارات، طرازات، تجلیات، اشراقات، کلمات فردوسیّه، لوح دنیا، لوح اتحاد و بسیاری از دیگر نوشته های ایشان دارای مباحث دقیق و آشکاری از فلسفه اولی، فلسفه اخلاق، فلسفه اجتماعی و فلسفه سیاسی می باشند. مفاوضات، تفسیر حدیث کنت کنز، تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم، خطابات و بسیاری از الواح حضرت عبدالبهاء حاکی از اهمیت بازتاب و تجلی خرد در جهان است. آثار حضرت ولی امرالله نظیر ظهور عدل الهی و قد ظهر یوم الميعاد نیز آکنده از فلسفه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است.

لازم به تذکر است که حضرت باب شاهد و دلیل حقانیت خویش را عمق و وسعت فلسفه و حکمت و عرفان در آثار خویش بیان داشته اند. بدیهی است که دیانت بهائی را نمی توان همانند تعریف فارابی و هگل مجموعه ای از اساطیر و شعائری دانست که در تضاد و تقابل با عقل و حکمت قرار می یابد. آئین بهائی سرآغاز مرحله کیفی نوینی در تاریخ تکامل ادیان می باشد. بدین معنی که با ظهور امر بهائی کور آدم که اساساً مرحله آماده سازی و بشارت بود بپایان رسید و کورنوینی که مرحله تحقق و شکوفائی است آغاز گردید. بدین ترتیب ظهور آئین بهائی ظهوری کلی است یعنی بالنسبه به گذشته که حقائق روحانی بصورت و شکل محدودی به جهانیان نمودار می گردید، در این دور نوین، وحی و الهام خدا بگونه های گوناگونی جلوه گر می شود که با تمامیت طبیعت انسان و ابعاد متنوع وجود بشری ارتباط می یابد و امکان تحقق و فعلیت یافتن جنبه های گوناگون انسان را میسر می نماید. گفته شد که امر بهائی ظهور کلی الهی است. این کلیت ظهور حکایت از جامعیت رویکرد دیانت بهائی می کند. تأکید بر جامعیت امر بهائی مبتنی بر سه فرض اساسی فلسفی و اجتماعی است:

اول آنکه هستی و واقعیت، تمامیت نامحدود و پیچیده ای است که هرگز نمی توان آنرا در قالب مقوله واحدی گنجانید. حضرت بهاءالله در لوح حکمت در باره عالم هستی چنین میفرماید:

" لا بدّ لكلّ امر من مبدأ و لكلّ بناء من بان و أنّه هذه العلة التي سبقت الكون المزيّن بالطراز القديم مع تجدد و حدوثه في كلّ حين تعالى الحكيم الذي خلق هذا البناء الكريم فانظر العالم و تفكر فيه أنّه يُريك كتاب نفسه و ما سطر فيه من قلم ربّك الصّانع الخبير و يخبرك بما فيه و عليه و يفصح لك على شأن يغنيك عن كلّ مبين فصيح قل انّ الطّبيعة بكيونتها مظهر اسمى المبتعث و المكوّن و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و في اختلافها لآيات للمتقرّسين و هي الارادة و ظهورها في رتبة الإمكان بنفس الامكان و أنّها لتقدير من مقدّر عليم و لو قيل إنّها لهي المشيئة الامكانية ليس لأحد ان يعترض عليه و قدر فيها قدرة عجز عن ادراك كنهها العالمون انّ البصير لا يرى فيها الا تجلّي اسمنا المكوّن قل هذا كون لا يدركه الفساد و تحيرت الطّبيعة من ظهوره و برهانه و اشراقه الذي احاط العالمين ".  
(مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده. صص. هشتاد و دو - چهار)

دوم آنکه انسان نیز دنیای پیچیده و متنوعی است که دارای بعدها و جهت های گوناگون بوده، نیازهای متعدد داشته، امکانات و استعدادات نامحدود و رشد و فضیلتش مستلزم تکامل در جهات و جوانب گوناگون می باشد. تأویل و تقلیل انسان به یک نیاز، به یک جنبه، به یک معنی، به یک تعریف، به یک جوهر، و به یک سائق از نظر امر بهائی قطعاً مطرود است. در لوح مقصود آمده است:

"انسان طلسم اعظم است . . . انسان را بمثابة معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت جواهر آن بعرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد."  
(مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص. نود و شش)

سوم اینکه رویکرد انسان به هستی و کوشش آدمی برای شناخت واقعیت نیز دارای صور و جوانب گوناگون است و هرگز تمامیت هستی و تمامیت قوای انسان در یک نحوه و صورت شناخت محدود نمی گردد. در کتاب ایقان میفرمایند:

"چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع بآیات واضحه آفاقیّه و خفیّات مستوره انفسیّه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بآبی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند".

(کتاب ایقان، لانگنهاین ص. صد و بیست و نه)

همچنین در لوح دنیا چنین آمده است:

از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا . . . الحمد لله حق جلّ جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افنّده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بابیست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدّسه . . .".

(مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص. چهل و هفت - پنجاه)

بطور کلی می توان ادّعا نمود که برخورد انسان با حقائق روحانی و رموز هستی از سه طریق نقل، عقل، و شهود صورت می گیرد. در تاریخ ادیان معمولاً این سه رویکرد با یکدیگر در جنگ و ستیز بوده اند. اصحاب نقل بر ظاهر آیات و کتب مقدّسه تأکید کرده و اعتبار خرد و شهود را نفی می نمودند. به اعتقاد آنان ذهن آدمی قادر به درک حقیقت نیست، معنای واقعی شناخت را باور و اطاعت کورکورانه از ظواهر کلمات الهی میدانستند و اصحاب عقل و عرفان را بباد تکفیر و تهدید می گرفتند. در تاریخ اسلام معمولاً علماء بودند که دیانت را با شریعت یعنی با قانون و فقه و احکام مترادف میدانستند و هر گونه تخطی و انحرافی از برداشت ظاهری آیات و احکام را کفر و الحاد تعبیر می نمودند. اصحاب خرد برعکس بر اعتبار خرد انسانی تأکید کرده بضرورت تعبیر و تفسیر عقلی از آیات و کتب آسمانی معتقد بودند. بنظر آنان کتب آسمانی دارای معانی باطنی و نهفته ای می باشند که با درک ظاهری و لفظی از کلمات الهی تضاد و منافات دارد. در نظر اصحاب عقل استفاده از خرد برای درک و کشف معانی واقعی و مکنون آیات الهی ضروری است و بدون شناخت عقلی تنها تعصّب و قشرگرایی محض نتیجه خواهد شد. در تاریخ اسلام فلاسفه و حکماء بودند که بر ضرورت و اعتبار شناسائی عقلی تأکید می نمودند. و بالاخره دسته سوّم اصحاب عرفان و شهود بودند که همانند اصحاب عقل معانی باطنی و ظاهری کتب آسمانی را از یکدیگر تفکیک می نمودند. از نظر اصحاب عرفان اکتفا به ظاهر آیات و وسواس بی چون و چرا به فقه و شریعت مرحله ای ابتدائی و قشری از حقیقت دین را تشکیل میداد که درخور عوام و نادانان بود. اما برخلاف فلاسفه و حکماء، گروه عرفا وسیله درک و کشف معانی باطنی را خرد انسانی و عقل تحلیلی ندانسته بلکه بر اعتبار و ضرورت شهود و احساس و عواطف و اشراق فردی تأکید می نمودند. در تاریخ اسلام متصوّفین و عرفا بودند که نمایندگان این نحوه تفکر و برداشت از حقیقت را تشکیل می دادند.

چنانکه قبلاً ذکر شد ستیز و جدال علماء دینی، فلاسفه و صوفیان با یکدیگر تا حدود زیادی معلول این واقعیت بود که کتابهای آسمانی گذشته تا حدی وارد بحث صریح عرفانی و فلسفی نمی شدند بلکه تأکیدشان بیشتر بر جنبه شعائر و تمثیل و اساطیر بوده است. اما امر بهائی ضرورت و اعتبار هر سه نحوه برخورد و شناخت حقائق روحانی یعنی نقل و خرد و شهود را مورد قبول قرار داده و برای هیچیک برتری ویژه ای قائل نشده است.

در واقع آئین بهائی حقیقت را آنچنان گسترده میدانند که نقل، عقل و اشراق همه را معتبر دانسته و شناخت هر سه را در عین محدودیت یک یک آنها می پذیرد. در لوحی است:

"فاعلم بانک کما ایقنت بان لانفاد لکلماته تعالی ایقن بان لمعانیها لانفاد ایضاً... کم من معان لاتحویها قمص الالفاظ و کم منها لیست لها عبارة و لم تعط بیاناً و لا اشاره و کم منها لا یمکن بیانها لعدم حضور اوانها کما قیل لا کلّ ما یعلم یقال و لا کلّ ما یقال حان وقتّه و لا کلّ ما حان وقتّه حصر اهله و منها ما یتوقف ذکره علی عرفان المشارق الّتی فیها فصلنا العلوم و اظهرنا المکتوم..."

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص. صدو شانزده)

لازم بتذکر است که نوشته های حضرت بهاءالله علاوه بر جنبه شریعت و احکام دارای جنبه آشکار عقلی و جنبه صریح عرفانی نیز می باشد. هفت وادی، چهاروادی، کلمات مکنونه، و بسیاری دیگر از الواح حضرت بهاءالله بازتاب وحی و الهام در شکل عرفان و مقولات عرفانی است.

حضرت ولی امرالله ویژگی جامع و کلی مدنیت بهائی را بگونه ای تمثیلی اینچنین بیان می کنند:

"الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را نیز می توان بمنزله ولیدی دانست که از اقتران معنوی بین قوه دافعه شریعت الله که از شارع قدیر مندفع گشته و لطیفه میثاق که در حقیقت مبین آیات و مثل اعلاهی امر الهی مستور و مکنون بوده ظاهر گشته است. در این دور اعظم قوه خلاقه که از مؤسس و محرک این نهضت رحمانی سرچشمه گرفته در اثر تماسش با روح و فکر طلعت پیمان مبین منصوص و مرجع مخصوص، وثیقه مقدسی را بوجود آورده که شوون و آثار و نتایج و اثارش هنوز پس از مضي بیست و سه سنه بر نسل حاضر کما ینبغی و یلیق مکشوف نگردیده."

(قرن بدیع. ج. چهار، ص نه)

در این بیان، الواح وصایا که منشور نظم بدیع و طرح کلی مدنیت بهائی است بعنوان میوه ازدواج معنوی و ترکیب دو قوه فاعله و منفعله الهی که در وجود حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء متجسم شده تعریف شده است. این بدین معنی است که آئین بهائی و مدنیت بهائی نه صرفاً پدرسالاری و پدرگونه است و نه صرفاً مدرسالاری و مادرگونه. برعکس مدنیت بهائی ترکیب موزونی از هر دو نظام و رمز خلاق هستی می باشد.

تمثیل پدر و مادر در خصوص پدیدارهای گوناگون از قبیل: اثبات و نفی، خرد و عواطف، سرمایه داری و سوسیالیزم، عشق مشروط و عشق بدون شرط، اصل کارائی و اصل مشارکت و نظائر آنها بکار رفته است.

آنچه که در این مقاله کوتاه به بحث ما مرتبط می شود ارتباط مثال پدر و مادر بمسأله خرد و ایمان است. دیانت بهائی دیانتی است که نه تنها بر ضرورت ایمان بلکه بر لزوم خرد نیز تکیه می نماید. هماهنگی و انطباق ایمان و خرد در اندیشه بهائی شالوده اعتقاد، مدنیت و نظام آینده بهائی است. اما تفاوت کیفی دیانت بهائی با دیگر ادیان گذشته را می توان باعتبار منطق تکامل بشری و تکامل ادیان مورد نظر قرار داد.

دیانت بهائی بتحوّل و تکامل تاریخی اعتقاد دارد. ادیان الهی نیز از این تکامل تاریخی مستثنی نمی باشد. در واقع ادیان الهی پاسخی بشرایط و مقتضیات نوین اجتماعی و بشری بوده و هدفشان فعلیت دادن و ظاهر ساختن قوا و استعدادهای نهفته در فرد و جامعه در مسیر تکامل تاریخی انسان است. حضرت بهاءالله در لوحی این حقیقت را به بیان زیر تبیین فرموده است:

"ولكن قَدَرنا ظهور الكلمة و ما قُدِّرَ فيها بَيْنَ العبادِ عَلَى مقاديرِ الَّتِي قُدِّرَتْ مِنْ لَدُنْ عَلِيمِ حَكِيمٍ ... فَانظُرْ إِلَى ما نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسولِ اللهِ و أَنَّهُ حِينَ النُّزولِ قُدِّرَ لَهُ كَنوزُ المَعانِي عَلَى ما يَنبَغِي لَهُ مِنْ لَدُنْ مَقْتَدِرِ قَدِيرٍ وَلَكِنَّ النَّاسَ ما عَرَفُوا مِنْهُ إِلَّا عَلَى مَرَاتِبِهِمْ و مَقاماتِهِمْ و كَذَلِكَ أَنَّهُ ما كَشَفَ لَهُمْ وَجَهَ الحِكمةِ إِلَّا قَدْرَ حَمَلِهِمْ و طاقَتِهِمْ فَلَمَّا بَلَغَ النَّاسُ إِلَى البُلُوغِ تَجَلَّى عَلَيْهِمْ بما فِيهِ فِي سَنَةِ السِّتِّينِ حِينَ الَّذِي ظَهَرَ جَمالُ القَدَمِ بِاسمِ عَلِيِّ قَبْلَ نَبِيلٍ ...".

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص. پنجاه و هفت)

و نیز:

كُلِّ ما تَشْهَدونَ ظُهُوراتِ الصُّنْعِيَّةِ البَدِيعَةِ ، كُلُّها ظَهَرَ مِنْ هَذَا الاسمِ وَ سَيَظْهَرُ مِنْ بَعْدِ ما لا سَمِعْتُموهُ مِنْ قَبْلِ كَذَلِكَ قُدِّرَ فِي الألواحِ وَ لا يَعْرِفُها إِلَّا كُلُّ ذِي بَصَرٍ حديدٍ وَ كَذَلِكَ حِينَ الَّذِي تَسْتَشْرِقُ عَنِ أَفْقِ البِيانِ شَمْسُ اسْمِ العَلامِ يَحْمَلُ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ هَذَا الاسمِ بَدائِعِ العُلومِ عَلَى حَدِّهِ وَ مِقْدارِهِ وَ يَظْهَرُ مِنْهُ فِي مَذِ الأَيامِ بِأَمْرِ مِنْ لَدُنْ مَقْتَدِرِ عَلِيمٍ".

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص. نود و شش)

اما بشریت نیز همانند یک فرد انسانی از مراحل گوناگون رشد و تکامل عبور می کند. همانگونه که در سیر رشد و تحوّل شخصیتی یک فرد و تبدیل کودک بشخص بالغ و خردمند، آدمی متدرجاً بطرف استقلال و آزادی بیشتر پیش میرود جامعه بشری نیز در مسیر تحوّل و تکامل خویش به تدریج در جهت بلوغ و استقلال و عقلانیت و برابری و دمکراسی سیر می کند. رفتار یک کودک در ابتدا بیشتر مبتنی بر اصل سرسپردگی و اطاعت کورکورانه از دیگران است تا انتخاب مسئول و متعهد و داوری مستقل عقلی. کودک در ابتدا حتی خویشتن را نمی تواند از مادر خود بطور کامل جدا نماید و در خودشیفتگی اولیه خویش منحل در تصویر مادر می باشد. در مراحل بعدی رشد نیز کودک از نقشهای اجتماعی تبعیت نموده، هویت خویش را در ارتباط با مجموعه نقشهایش که از طریق جامعه به او تحمیل می گردد تعریف

می نماید. تنها در مراحل عالی رشد اخلاقی است که آدمی خود را از مادر جدا نموده و استقلال و تشخیص می یابد. در این مرحله انسان سالم و بالغ باید دست بدآوری عقلانی زند و مستقلاً تشخیص داده و انتخاب نماید. هنجارهای اخلاقی نیز در این مرحله مورد کنکاش و تحرّی قرار میگیرد و بالاخره رفتار فرد در والاترین درجه تکامل شخصیتی محصول اعتقاد و ایمان باصولی کلی می شود که مورد انتخاب و پذیرش مستقل عقلی او قرار گرفته است.

جامعه و تاریخ نیز بهمین سان حرکت می نماید. در مراحل اولیّه رشد و تکامل جامعه، نهادهای گوناگون اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و سیاسی امکان تشخیص و تفرد انسان را میسر نساخته و بالعکس فرد را در مجموعه قانونی و اخلاقی جازمی حل می نمایند. در این مرحله آدمها اساساً همانند یکدیگرند و انتخاب و داوری مستقل عقلی چندان چیره و مرسوم نیست. این مطلب در آثار نویسندگانی مانند دورکهایم، هابرماس، مید و کلبرگ به تفصیل بیان شده است. در همین مرحله از رشد است که ادیان الهی نیز بر جنبه عقلی انسان و اختیار او تأکید چندانی نمی نمایند و بالعکس بر نهادهایی از قبیل تقلید و اجتهاد و ضرورت توبه از گناهان در نزد کشیش و غیره اصرار میورزند. اما اکنون رشد و تکامل نهادهای انسانی و تاریخی بدرجه ای رسیده است که تفرد و استقلال و عقلانیت فرد فرد انسانها بنحوی آزادانه و مسئول، ضرورتی تاریخی است. در چنین زمانی است که وحی و الهام الهی نیز باید با مقتضیات رشد تاریخی انسان مطابقت کند و تکامل او را تسریع نماید. در آثار بهائی بارها تصریح شده است که بشریت هم اکنون در آستانه بلوغ قرار یافته است. پس شگفت نیست که بنیان تفکر بهائی بر ضرورت و اعتبار استفاده از خرد در شناخت روحانی و ایجاد جامعه ای سالم و رهرو در طریق کمال مبتنی می باشد.

### تطابق دین و خرد: نفی بنیادگرایی مذهبی و اسطوره خرد تام

حال می توان بنحو گسترده تری موضع دیانت بهائی را در باره خرد مورد بررسی قرار داد. فلسفه آئین بهائی در زمینه عقل و دین تأثیر مستقیمی بر فلسفه اجتماعی و مفهوم مدنیت مطلوب و طلایی در اندیشه بهائی دارد. جنبه چند بعدی دیانت بهائی مانع آن می شود که فلسفه بهائی در باره نقش و اهمیت خرد بافراط و یا تفریط بیانجامد. در حقیقت هر نظریه ای که تمامی واقعیت و حقیقت را به دو بعد سیاه و سفید تأویل نماید نظریه ای باریک بین و غیر حقیقی است. چه که واقعیت همواره دارای جنبه ها و ابعاد پیچیده و گوناگونی است که هرگز در قالبهای ساه و سفید افراط و تفریط قرار نمی گیرد. فلسفه امر بهائی در خصوص عقل، یکی از والاترین مراحل رشد و تکامل فلسفی و جامعه شناسی را متجلی و متبلور می سازد.

دیانت بهائی در زمینه اعتبار عقل دو نظریه بنیادی و اساسی را پیشنهاد می کند:

اول آنکه امر بهائی اعتبار عقل و خرد انسان را بعنوان یک ملاک شناسائی مورد قبول قرار داده، در شناخت روحانی نیز ضرورت استفاده از عقل را تأکید می نماید. در واقع اهمیت خرد تا بحدی است که شارع بهائی از ضرورت تطابق دین و عقل سخن گفته است.

از حضرت بهاءالله در این باره است:

"بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در این صورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام نباشد

تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمالم مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی به دون او معلق نبوده و نخواهد بود ...".

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص. نود و هفت)

دوم اینکه دیانت بهائی عقل انسانی را تنها ملاک معتبر شناسائی نمی داند و در واقع بر محدودیت خرد و شناسائی عقلی نیز تأکید می نماید.

حضرت بهاءالله میفرماید:

"چه مقدار مرتفع است شؤونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود".

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص. چهل و هفت)

و همچنین می فرماید:

"ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربانیه است در انفس انسانیّه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواس ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقل من آن مقطوع شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلی سلطان احدیه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده می شود که سمع بتوجه باو مذکور و كذلك دون آن از کلّ ما یجری علیه الاسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود و لکن او بنفسها و جوهریتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحث است و اگر الی مالانهایه بعقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عزّ صمدانیه تفکر نمائی البته از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البته عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عزّ قدیمیّه بعین سر و سرّ ملا حظّه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت، منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد ...".

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص. صد و ده)

در حقیقت فلسفه بهائی حقیقت را بی نهایت پیچیده تر و برتر از مقولات محدود عقلی می شمارد و به جنبه های ماوراء عقلی واقعیت و وجود انسان نیز تأکید می ورزد و لذا خردگرایی فلسفی بهائی بنفی و انکار وحی و الهام و منع و رد استفاضه از علم الهی منجر نمی گردد.



این دو نظریه کلی بهائی تأثیری انقلابی در نظام آینده عالم خواهد داشت. قبول اعتبار عقل به معنی نفی مطلق مذهب جزمی و بنیادگرایی مذهبی است. تأکید بر محدودیت عقل، اسطوره خرد تام را در هم شکسته و نظریه مدعیان کشف قوانین لایتغیر تاریخ مانند آراء اصحاب مارکسیزم مکانیستی و اکونومیستی را قاطعانه طرد می نماید. همچنانکه در طول این مقاله باثبات خواهد رسید هم بنیادگرایی مذهبی با نفی خرد و هم مارکسیزم اکونومیستی با اسطوره خرد تام، هر دو به تخریب نهادهای آزاداندیشی اجتماعی منجر گردیده و جامعه ای مبتنی بر نظامی استبدادی، مطلقه، سرکوبگر و ضد انسانی را تشویق می نمایند. موقف خرد در فلسفه بهائی بالعکس نمایشگر استقرار ارزشهای آزاداندیشانه و انسانی، در جامعه ای منطبق با اصول بهائی است. بدین ترتیب تطابق دین و علم و خرد در آئین بهائی مستقیماً مسأله ای مرتبط به جامعه و شالوده و مبنای فرهنگی آزادی طلبانه می باشد.

## ۱. تطابق دین و عقل و نفی بنیادگرایی مذهبی

اصل تطابق دین و عقل در آئین بهائی حاکی از پذیرش اعتبار خرد در فلسفه بهائی است. بدین ترتیب دیانت بهائی را با بنیادگرایی مذهبی کاری نیست. لازم بتذکر است که مفهوم هماهنگی دین و عقل در اندیشه بهائی بسیار پیچیده و گسترده می باشد. برای توضیح بیشتر طرد بنیادگرایی مذهبی در رابطه با اهمیت عقل در امر بهائی، ضروری است که مختصراً ابعادی چند از مفهوم انطباق عقل و دین در امر بهائی را مورد بحث قرار بدهیم.

### الف: عقل در فلسفه بهائی، تاریخی، یعنی زمانمند و پویاست

حضرت بهاءالله میفرماید:

"پیامبران چون پزشکانند که پیروزش گیتی و کسان آن پرداخته اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفرز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیامبران یزدان هرگاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند ... خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته اند چنانکه او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامه اوست هرگاه کهنه شود بجامه تازه او را بیاراید. هر گاهی را روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی بآنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار ...".

(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص. پنجاه و هشت)

تأکید بر جنبه تاریخی عقل احتمالاً مهمترین اصل جهان بینی بهائی است. این زمانمندی عقل در فلسفه بهائی به معنی نفی عدم تحرک و مطلق گرایی در سه پهنه شناسائی هستی، شناسائی نظام ارزشها، و شناسائی انسان می باشد. از نظر امر بهائی هستی حقیقی است پویا و روبتکامل. بدین جهت اصل دگرگونی و تکامل و تغییر، قانون کلی هستی است. در عین حال انسان نیز پدیداری تاریخی است. آدمی

صرفاً یک ذهن و خرد استعلائی مستقر در پهنه ای ماوراء تحولات اجتماعی و تاریخی نمی باشد. برعکس، انسان و اجتماع نیز همواره در حال سیر و تحوّل و تکامل می باشند. بدین ترتیب شناخت و خرد انسانی نیز متأثر از ساختار اجتماعی و تاریخی زمان خویش خواهد بود. مقولات شناخت انسانی مقولاتی مطلق نبوده بلکه توسط شرایط محیطی، اجتماعی و تاریخی محدود و مشخص می گردند. نتیجه این خصلت تاریخی محدود و مشخص می گردند. نتیجه این ویژگی تاریخی هستی و انسان، نسبیت شناسائی آدمی و نسبیت ارزشهاست. تاریخ در حرکت است و این حرکت به معنی فعلیت یافتن قوا و استعدادهای درونی آن می باشد. در هر لحظه ای از حرکت تاریخ، جامعه بشری دارای ساختار ویژه ای است که شکوفائی استعدادات و امکانات خاصی را میسر می کند. یک نظام ارزشی درست در یک لحظه معین تاریخی آن نظامی است که شکوفائی قوای مشخصی را در یک موقعیت خاص تاریخی امکان پذیر مینماید. این مفهوم به این معنی است که آنچه برای گذشته خوب و ارزشمند بوده است می تواند برای آینده بد و ویرانگر باشد و برعکس آنچه که برای گذشته ویرانگر و نامطلوب بوده در زمان حال ممکن است که سودمند و پسندیده باشد. بعبارت دیگر، در فلسفه بهائی واقعیت انسان، ارزشها و شناسائی بشری همگی در حال دگرگونی و تکامل می باشند.

خرد در آئین بهائی پدیداری تاریخی است. اما اگر تاریخ و اجتماع در حال تغییر است و انسان نیز واقعیتی پویا و متحوّل است و ارزشها نیز باید متناسب با دگرگونی تاریخی تغییر کنند، و شناسائی آدمی نیز باید هماهنگ با هستی متحوّل و پویا متغیّر و متکامل باشد در این صورت دیانت نیز ناگزیر از آنست که پویا و متحرک و متکامل باشد. از آنجا که خرد در حقیقت خردی است تاریخی و پویا پس فلسفه ای که بخواهد از نقش و اعتبار عقل در عرصه دیانت سخن بگوید باید به تحوّل و تجدید ادیان باور و اعتراف نماید. اعتقاد به سکون و پایان دگرگونی ادیان بمعنی نفی تکامل شناسائی بشری است. چنین دیانتی جز آنکه مانع تحوّل و تکامل انسان و اجتماع باشد هیچ اثر دیگری نخواهد داشت. البته باید تأکید نمایم که این نسبیت تاریخی بمعنی نسبیت مطلق نیست. درست است که باید نظام ارزشها به تناسب تحولات تاریخ تغییر نماید اما در هر مرحله خاص تاریخی با توجه به شرایط و مقتضیات زمان و مکان تنها یک نظام ارزشی است که فعلیت یافتن و شکوفائی امکانات و قوای انسانی و اجتماعی را بنحو احسن میسر می کند. تاریخی بودن خرد نه بمعنی نفی ارزش خرد بلکه بمعنی اثبات ضرورت تحوّل ادیان به تناسب تحوّل خرد تاریخی است.

## ب. تطابق دین با عقل کلی الهی

تاریخی بودن خرد مستلزم آن بود که دیانت نیز متحوّل و تغییرپذیر باشد. در واقع پیش فرض اعتبار خرد در شناسائی روحانی، تغییر ادیان است. این امر در نوشته های بهائی بارها و بگونه ای آشکار مورد بحث قرار گرفته است. در تأیید این مطلب حضرت عبدالبهاء بر ضرورت تطابق دین با عقل کلی الهی تأکید فرموده اند. لازم بتوضیح است که عقل کلی الهی عبارت از آن حقیقت قدسی روحانی است که در هر عهد و عصر بشکل وحی و الهام در هیأت یکی از پیامبران جلوه گرمی شود. عقل کلی را در فلسفه یونانی و اسلامی به عقل فعال و عقل مستفاد نیز تعبیر کرده اند. این خرد در واقع تمامیت هستی و قانون تحولات و تکامل تاریخی است. در این مقاله کوتاه فرصت بیشتری برای توضیح مفهوم عقل کلی الهی نیست. همین قدر لازم به تذکر است که این عقل کلی بنا به ماهیت خویش تاریخی و پویا و تحوّل پذیر است. عقل کلی الهی عقل خلاق است و عبارت از یگانگی علم و معلومی است که بصورت قوانین تحوّل هستی خویشتن را

منعکس می نماید. این هستی یک هستی دیالکتیک و پویا است. بدین جهت است که تطابق دین با عقل کلی الهی مستلزم تحوّل و تجدّد ادیان است. در واقع یک معنی بنیادی هماهنگی دین و خرد در آثار بهائی تأکید بر ضرورت استمرار فیض الهی و تحوّل و تجدید ادیان است. در هر عهد و عصر به تناسب شرایط زمان و مکان عقل کلی الهی خویشتن را بشکل قوا و استعدادهای ویژه آن مرحله تاریخ متجلی می نماید. در چنین موقعیتی است که باید قوانین ادیان نیز با قانون ذاتی تکامل تاریخی و یا جنبه خلاق و پویای عقل کلی الهی منطبق و متناسب شود. این انطباق نیازمند تجدید ادیان و ظهور عقل کلی الهی در هیكل پیامبری نوین است. در غیر اینصورت اگر شعائر و مناسک دیانت گذشته بخواهد بی تغییر مانده، خویشتن را بر جامعه و روابط انسانی تحمیل نماید جز آنکه آن احکام و شعائر مانعی عمده بر راه تکامل انسانی و اجتماعی شود و با عقل کلی الهی در ستیز باشد نتیجه دیگری نخواهد داشت.

حضرت بهاءالله در تأکید بر این جنبه پویا و آفرینمند خرد کلی الهی چنین می فرمایند:

"رگ جهان در دست پزشک داناست درد را می بیند و به دانائی درمان می کند. هر روز را رازیست و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمانرا گرفتار نموده اند. نه درد می دانند نه درمان می شناسند راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنوید آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند".  
(مجموعه الواح مبارکه. قاهره، ص. دویست و شصت و یک)

### ج. لزوم و اعتبار کاربرد خرد برای درک معانی متشابهات و تمثیلات

یکی از مسائل عمده مورد مناقشه در ادیان اعتبار یا عدم اعتبار عقل در زمینه فهم معانی آیات کتابهای آسمانی بوده است. در دیانت اسلام این جدال به جدی ترین وجه در ستیز میان اشاعره و معتزله نمودار گردید. عامل اصلی تفاوت میان معتزله و اشاعره نقش و اهمیت خرد در شناخت روحانی بود. معتزله اعتبار خرد انسانی را تصدیق مینمودند و بهمین جهت استفاده از عقل را برای درک معانی عمیق و پنهان کلام الهی ضروری می دانستند. اشاعره بالعکس اعتبار عقل انسان را نفی میکردند و پذیرش معنای ظاهر آیات الهی را تأکید می نمودند. این اختلاف بنیادی باعث شد که معتزله و اشاعره در همه اصول فلسفی با یکدیگر تفاوت نظر داشته باشند. معتزله صفات و اسماء خدا را حقیقی ندانسته و در واقع ذات الهی را مقدّس و منزّه از تعبیر و اسم و رسم می انگاشتند. اشاعره بالعکس به ظاهر آیات قرآن کریم متشبه شده و در نتیجه خداوند را دقیقاً خداوندی انسان گونه که دارای صفات گوناگون و اسمهای بسیار است تعریف می نمودند. بهمین ترتیب معتزله بنا به اهمیت مسأله خرد، قرآن و کلام الهی را مخلوق می انگاشتند و آنرا شریک در قدمت خداوند نمی دانستند. بدین ترتیب کلام الهی مخلوق زمانی خاص بود و تنها در ارتباط با موقعیت خاصی از تاریخ صدق می نمود. باور معتزله به تاریخی بودن و مخلوق بودن قرآن بدیشان حق می داد که تا حدی از برداشت قشری کلام الهی آزاد گردند و با استفاده از خرد دست به تعبیر نوینی از قرآن بزنند که با شرایط نوین تطبیق داشته باشد. برعکس اشاعره قرآن را ازلی و ابدی و نا مخلوق و همانند خداوند متعالی از زمان و مکان می دانستند و بهمین جهت هیچگونه تخطی از آن را جائز نمی

شمردند. تأکید معتزله بر عقل بآنجا انجامید که اصل علیّت را پذیرفته و بهمین سبب در شناسائی حوادث طبیعی بقوانین طبیعت نیز توجه می کردند. اشاعره بالعکس اصل علیّت را نفی کرده و هر حادثه ای را مستقیماً معلول دخالت خدا در دنیا تعریف می نمودند. بدین ترتیب از نظر اشاعره عذری برای استفاده از علم و عقل باقی نمی ماند. قبول اصل علیّت در میان معتزله با قبول آزادی نسبی انسان نیز همراه بود. از نظر معتزله انسان تا حدود زیادی مسوؤل اعمال خود بوده و بنابراین آنان مجازات و پاداش اخروی را عادلانه می دانستند. اشاعره بالعکس اختیار انسانی را نفی میکردند و همه اعمال انسان را معلول اراده مستقیم خدا میدانستند.

چنانکه می بینیم الهیات و فلسفه معتزله بالقوه با تشویق عقل آدمها و پیدایش جامعه ای بردبار و آزاد تا حدی هماهنگی دارد حال آنکه فلسفه اشاعره بیشتر منافی نقش مسوؤل انسانها در جامعه بوده و اطاعت کورکورانه و جزم عقلانی و سرکوبی استعدادات و قوای فردی و اجتماعی را تشویق می نماید. در قرن پنجم هجری اشاعره به غلبه و پیروزی کامل بر معتزله دست یافتند و جهان بینی چیره اسلامی، جهان بینی جبرگرایانه، جزمی و ضد عقلی اشاعره گردید.

در اینجا فرصتی برای تشریح موضع آئین بهائی در باره همه مسائل مورد اختلاف میان اشاعره و معتزله نیست. باین وجود این نکته را باید تأکید نمایم که آئین بهائی اهمیّت و اعتبار خرد را برای شناخت روحانی، قاطعانه مورد تأیید قرار داده، هر گونه قشرگرایی مذهبی را نفی می نماید. ولی تردیدی نیست که نظریه معتزله در خصوص اهمیّت عقل و مخلوق بودن قرآن در بطن خویش با تناقضی بنیادی روبرو بود. معتزله در عین حال که ویژگی تاریخی آیات قرآنی را تأکید میکردند و قرآن را متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی خاصی تعریف می نمودند، با این وجود با اعتقاد به انتهای وحی و الهام در دیانت اسلام خویشتن را دچار بن بست غیر قابل حلّ نمودند. منطق تاریخی معتزله با اعتقاد به پایان رسالت و نبوت منافات داشت. بهمین جهت بود که در واقع برای معتزله راه حلّی برای تطابق دین و عقل نمی توانست موجود باشد، چه که با توجه به شرایط تغییر پذیر زمان و مکان بتدریج و ناگزیر مقتضیات عقل با احکام قرآن در تناقض می افتاد. قبول اعتبار خرد و دگرگونگی تاریخی در چهارچوب باور به خاتمیت صرفاً می توانست با نفی دین و نفی اسلام منطبق باشد. معتزله نظراً به تطابق دین و عقل معتقد بودند. حال آنکه در عمل به تناقض مابین دین و عقل رسیدند. این تناقض صرفاً در آئین بهائی و الهیات تاریخی آن قابل حلّ است. دیانت بهائی هرگز به اتمام و انتهای رسالت قائل نبوده و نیست. تکامل و تحوّل بشر و جامعه از نظر امر بهائی انتهائی نداشته و ندارد. بهمین ترتیب تحوّل ادیان و تجدید کلام الهی نیز برای بهائیان اصلی تغییر ناپذیر خواهد بود.

تناقض بنیادی اندیشه معتزله را می توان بوجه دیگری در ارتباط با مسأله متشابهات قرآن در نظر گرفت. مدافعان اعتبار خرد در درک و تفسیر آیات قرآنی بر این نکته تأکید می کردند که بفرموده خود قرآن کریم بسیاری از آیات قرآنی آیات متشابه بوده و دارای معانی پنهان و باطنی است (قرآن - آل عمران ۷) بدین

ترتیب به گفته قرآن آنانکه به ظاهر کلام الهی اکتفا کنند و جنبه مثالی آیات الهی را نادیده انگارند از مقصود و مراد واقعی خداوند غافل و محروم می باشند. اصحاب خرد با استناد به قرآن لزوم فراتر رفتن از سطح قشری و استعاری آیات الهی را تأکید نموده، بر ضرورت کاربرد عقل برای درک معانی نهفته

آیات اصرار میورزیدند. اصحاب جزم و ظاهریون که مخالف اعتبار عقل بودند نیز پاسخی جدی به این انتقاد اصحاب عقل ارائه کردند. بر طبق نظر ظاهریون و قشر گرایان درست است که آیات الهی دارای معانی متشابه است اما بفرموده قرآن کریم (که سنیان و شیعیان آنریگونه ای کاملاً متفاوت معنی می کنند) درک معانی مکنون تنها در عهده خدا (و به باور شیعیان راسخون در علم الهی یعنی ائمه دین) می باشد. بدین ترتیب (برای سنیان تا به ابد و برای شیعیان تا زمان غیبت امام) برای درک معانی آیات باید صرفاً بدیگر آیات رجوع کرد. پس در تحلیل نهائی باز هم مجبور پذیرش ظاهر آیات الهی خواهیم بود. بدین ترتیب می بینیم که اصحاب خرد و اصحاب ظاهر و جزم هر دو دلایل قاطعی در ردّ یکدیگر ارائه کرده اند و در واقع راه حلی در چهارچوب الهیات اسلامی برای این مسأله وجود ندارد. نتیجه آنست که معتقدان بکلام الهی مجبورند که در عین حال که میدانند در بسیاری از موارد ظاهر آیات با معانی واقعی کلام الهی به یک معنی نیست باز هم بظاهر آیات اکتفا کنند. راه حلّ این بن بست نیز فقط در الهیات و فلسفه بهائی یافت می شود. امر بهائی بر ضرورت تداوم فیوضات الهی و تکرار و تجدید وحی و الهام تأکید می نماید. بدین ترتیب کلام تمثیلی و متشابه الهی همواره توسط ظهور و کتابهای آسمانی بعد تفسیر و تعبیر مجدد و تازه خواهد گردید. یکبار دیگر پذیرش خرد در عرصه دین، قبل از هر چیز مستلزم باور بضرورت استمرار وحی و الهام و تطابق دین با عقل کلی الهی است.

#### د. تطابق دین و عقل و وحدت در مقام

چنانکه در بحثهای بالا روشن گردید اولین شرط قبول اعتبار خرد در پهنه روحانیات پذیرش اصل ضرورت تغییر و تحوّل ادیان است. دیانت بهائی با تأکید بر اعتبار خرد از این هم فراتر می رود. آئین بهائی در تأکید بر هماهنگی خرد و دیانت نهادهای ویژه ای را بنیان نهاده است. از مهمترین این نهادها که بازتاب مرکزیت خرد در مدنیت بهائی است تداوم وضع و نسخ قوانین نوین توسط بیت عدل اعظم، لغو طبقه ای بعنوان رؤسای دینی، تأکید بر مقام فرد فرد انسانها، تساوی و آزادی افراد در بیان تعبیر و استنباطات شخصی خود از آیات الهی، تأکید بر اصل دمکراسی و مشورت در اداره جامعه بهائی و تشویق فردیت و استقلال انسانها در اصل وحدت در کثرت می باشد. بحثی تفصیلی در باره این اصول بهائی خارج از حوصله این مقاله کوتاه است، پس بتوضیحاتی کلی اکتفا میشود. دیانت بهائی بر شالوده پذیرش خرد یک یک افراد انسان و برابری حقوق آنان استوار شده است. آئین بهائی نظامی است روحانی و آزادمشنانه مبتنی بر آزاداندیشی و وسعت نظر. در آثار بهائی این نکته تأکید می شود که آیات الهی دارای معانی گوناگون است و نقطه نظرهای گوناگون بدرک و برداشتهای متفاوتی از آن منجر می گردد. اما دیانت بهائی بجای نفی این استنباطهای گوناگون اعتبار بالقوه آنها را تصدیق میکند. تنها تعبیری که پذیرش آن برای همگان الزامی است تفسیرهای مبین آیات یعنی حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله می باشد که چارچوب واحدی برای همه بهائیان را بوجود می آورد. اما در داخل این چارچوب، برداشتهای افراد همه برابر، محترم و البته غیر الزامی می باشند. در حقیقت بر طبق اعتقادات بهائی معانی بالقوه کلمات و بیانات الهی در ارتباط با رخدادها، سوالات و مقولات گوناگون شکوفا و آشکار می گردد. بیان الهی حقیقتی است نامحدود که در سیر تحول تاریخی و اجتماعی بشری بگونه های متفاوتی ادراک خواهد شد. در عین حال که افراد بهائی همگی از هدایت کلی هیاکل مقدسه بهائی و بیت عدل اعظم الهی تبعیت نموده و راهنمایی می پذیرند و برداشت آنان از آیات الهی در چارچوب تعبیر مبین منصوص هدایت می گردد ولی این امر بمعنی نفی اعتبار استنباطات شخصی بهائیان از آثار الهی نیست. در حقیقت دیانت بهائی تعبد

متعصبانه را طرد می‌کند. حرمت تفسیر و تعبیر در آثار بهائی بدین معنی است که خرد و استنباطات شخصی فرد بهائیان مورد قبول و احترام است و هیچکس حق آنکه استنباط خود را تنها حقیقت دانسته و آنرا بر دیگران تحمیل نماید ندارد.

اما کمال مطلوب در دیانت بهائی ایجاد جامعه‌ای است مبتنی بر اصل وحدت در کثرت. این امر بآن معنی است که افراد آدمی نیروها و استعدادات یگانه و خاص خود را تقویت نموده و ذهنیت و شناخت منطبق با رشد و تکامل خویش را توسعه بدهند و در عین این کثرت همگی در کمال بردباری و احترام به حقوق و اندیشه دیگران بصورتی آزاد در چارچوب اصل میثاق درباوربه اصول کلی بهائی مشترک و متحد شوند. هدف دیانت بهائی سرکوبی خرد و داوری متعصبانه در باره افراد و ایجاد جامعه‌ای فاقد کثرت و تنوع، یعنی جامعه‌ای متشکل از ماشینهای متحرک همشکل نیست. بالعکس آرمان آئین بهائی شکوفائی استعداد یک یک انسانها در برخورد خویش با آیات الهی است. باید توجه داشت که از نظر امر بهائی واقعیت و در نتیجه آیات الهی دارای ابعاد گوناگون و پیچیده است و هیچ مقوله ذهنی و هیچ دیدگاهی نمی‌تواند تمامیت آن حقائق نامحدود را در بر بگیرد. بهمین علت است که اصالت عقل در آئین بهائی نظامی مبتنی بر آزادی وجدان و اندیشه است. بدین معنی که احترام به خرد و استنباط دیگران را ضروری و مقدس می‌شمارد.

در اینجا لازم است متذکر شوم که در ادیان گذشته حتی زمانیکه ظاهراً اصالت عقل نیز مورد قبول قرار می‌گرفت همان اصالت عقل معمولاً به مخالفت با آزادی فردی و تشویق خفقان در جامعه منجر میشد. تأکید بر اصالت عقل در اینجا بمعنی تأکید بر اهمیت و ضرورت استفاده از خرد برای حصول شناسائی است. همچنانکه قبلاً ذکر شد در قرن پنجم هجری با غلبه اشاعره بر معتزله عقل‌گرایی نیز با شکست روبرو گردید. در همین زمان علماء و فقهاء اسلام نیز بدین نتیجه رسیدند که ابواب اجتهاد بسته شده است. یعنی هر آنچه که برای بشریت لازم بوده است توسط فقهاء اولیة اسلام مطرح و مشخص شده و دیگر هیچ موضوع و مسأله جدیدی که جوابش را مستقیماً در نوشته‌های پیشینیان نتوان یافت بوجود نخواهد آمد. اجتهاد که استفاده از خرد را برای مواجهه با مسائل و فتاوی جدید میسر می‌نمود از صحنه اسلام رسمی حذف گردید.

اثرات ارتجاعی و بیمارگونه چنین طرز تفکری نیازی به بحث و استدلال ندارد. اما این طرز تفکر بخصوص در قرن نوزدهم و بیستم میلادی یعنی همزمان با ظهور دیانت بهائی مورد تجدید نظر قرار گرفت. جهان اسلام با شرایط تاریخی جدیدی مواجه گردید که بهیچوجه برایش آشنا و مأنوس نبود. در چنین شرایطی بود که اهمیت خرد در اندیشه اسلامی قدرت گرفت. از آنجا که مقولات اسلامی گذشته قابل اطلاق و تعمیم بشرایط و دشواریهای نوین نبود در نتیجه ضرورت استفاده از عقل، تأکید بر اجتهاد و اهمیت تعبیر و تفاسیر جدید از آیات قرآن نفوذ و اشاعه یافت. در دنیای تشیع این امر بصورت غلبه اصولیون بر اخباریون در قرن نوزدهم و بیستم متجلی گردید. نکته مشترک در قبول اصالت عقل نوظهور شیعه و سنی جنبه ضد دموکراتیک آن بود. اصولیون بر عکس اخباریون بر ضرورت و اعتبار عقل تأکید نموده و بر اهمیت فقیه و مجتهد اصرار ورزیدند. اما این عقل، عقل عامه مسلمانان نبود بلکه صرفاً عقل فقیه و مجتهد بود. در واقع الهیات و فلسفه اصولیون مبتنی بر نفی و طرد خرد و داوری مستقل و آزادانه افراد انسانی بود. از نظر اصولیون یک فرد مسلمان فاقد صلاحیت برای قضاوت و تصمیم‌گیری عاقلانه بوده و در

نتیجه موظف است که در تمام زندگی خویش از یک مرجع تقلید کاملاً تبعیت و اطاعت نماید. الهیات اصولیون اهمیت خرد را می ستایند اما در عین حال اطاعت کورکورانه از فقهاء را تأکید می نمایند. خردگرایی نوظهور اسلامی صرفاً با افزایش قدرت علماء دینی و کاهش استقلال و رشد و تکامل و قدرت فرد فرد انسانها منجر شده و می شود.

اما بر طبق آموزه های آئین بهائی دوران اطاعت و تقلید بسر آمده است. آرمان دیان بهائی ایجاد جامعه ای مبتنی بر اصول برادری و برابری و آزادی است و اتکاء بنظریات علمای دینی در آن پذیرفته نیست، جامعه ای که در آن خرد انسانها و نه خرد عده ای معدود مورد احترام و پذیرش است. حضرت بهاءالله در لوح اتحاد بر اهمیت "وحدت در مقام" در مدنیت بهائی این چنین تأکید می فرمایند:

" و از جمله اتحاد مقام است و اوست سبب قیام امر و ارتفاع آن ما بین عباد. برتری و بهتری که بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت... بلی انسان عزیز است چه که در کلّ آیه حقّ موجود و لکن خود را اعلم و ارجح و افضل و اتقی و ارفع دیدن خطائیت کبیر... در علمای ایران مشاهده نما اگر خود را اعلی الخلق و افضلهم میدانستند تابعین بیچاره به سب و لعن مقصود عالمیان مشغول نمی شدند انسان متحیر بل عالم متحیر از آن نفوس مجعوله غافله، نار افتخار و کبر کلّ را سوخته و لکن شاعر نیستند و بشعور نیامده اند. بقطره ای از بحر علم و دانش فائز نگشته اند افّ لهم و بما نطقت به ألسنتهم و اکتسبت ایادیهم فی یوم الجزاء و فی هذا الیوم الذی قام النّاس لربّ العالمین. "

(ادعیه محبوب. مصر، ص. هفتاد و شش)

بدیهی است که احیاء خرد گرایی در قرن نوزدهم و بیستم در مسیحیت، آئین یهود و آئین اسلام حکایت از این واقعیت می کند که شرایط تاریخی نوین، نیازمند ظهور تعالیم و دیانتی تازه بوده است. بدین معنی که میزانهای گذشته از درک و حلّ مشکلات کنونی ناتوان شده اند. در واقع چنین احیائی خود بزرگترین دلیل و علامت بیماری تمدنهای گذشته است. این احیاء خود را بدو شکل آزادی گرایی مذهبی و بنیادگرایی مذهبی جلوه می نماید. نهضت آزادی طلبی مذهبی تحولات تاریخی را می پذیرد و در نتیجه می کوشد تا دیانت قبل را بگونه ای تفسیر مجدد نماید که با مقتضیات زمان و مکان سازگار شود. آزادی طلبی مذهبی متأسفانه محکوم بشکست است. مهمّترین دلیل این شکست این است که این نظریه در تناقضی آشکار و غیر قابل حلّ غوطه می خورد. از طرفی بر ضرورت تغییر و تبدیل و تعبیر مجدد تأکید می کند و از طرف دیگر می خواهد باحکام و قوانین کتاب قبل وفادار بماند. آزادی طلبی مذهبی دیانت خود را آخرین دین می داند و در عین حال گذشته را نفی می کند. در نتیجه اسم و آثار و آداب مذهبی گذشته باقی می ماند و محتوای آن بکلی نفی می گردد. در این زمان است که افکار نوین غربی مانند لیبرالیسم، مارکسیسم و اگزستانسیالیسم بعنوان اسلام، مسیحیت و آئین یهود ارائه می گردند. نهضت آزادی طلبی مذهبی و عدم امکان انطباق احکام دیانت گذشته با شرایط متحوّل تاریخی باعث می شود که روند مذهبی نوین در جهت بنیادگرایی مذهبی حرکت نماید. بنیادگرایی مذهبی به عکس آزادی گرایی از هر گونه تعبیر عقلی هراس داشته، برگشت کامل بگذشته را تشویق کرده، قبول بلاشرط ظاهر آیات را تأکید نموده، دین و سیاست را یکی دانسته، بر تنفیذ و اجراء ظواهر احکام مذهب، نظیر حرمت الکل و روابط زن و مرد، بنحوی وسواس آمیز اصرار می ورزد و بنحوی قهرآمیز و نابردبار هرگونه اندیشه و بحث و باور متفاوتی را از طریق کشتار و خفقان طرد می نماید. در واقع بنیادگرایی مذهبی دگرگونیهای نوین تاریخی را نفی کرده و بدنیائی موهوم در گذشته فرار می کند. تنها سیاست چنین تفکر واپس گرایانه ای کشتار و سانسور و دروغ و افتراء و مهر بر لبها نهادن است. بنیادگرایی مذهبی از آنجا که تناقض میان دیانت گذشته و مقتضیات معاصر را احساس می نماید و

خویشتن را از کاروان تحوّل تاریخ بدور می یابد آکنده از کینه و نفرت بوده دنیا و هستی را صرفاً از طریق نمایش مظاهر منفی و شیطانی تصویر می نماید. بنیادگرایی مذهبی بنا به ارتجاع تاریخی خود هر آنچه را که در حال حاضر است پلید و بد میداند و لذا پرخاشگر و ویرانگر می گردد. بدین ترتیب بنیادگرایی مذهبی تنها در تخریب مؤسسات و نهادهای موجود شرکت مینماید بدون آنکه توانائی بنیان مدنیّت بدیع و رو بکمال و ترقی را داشته باشد. آزادی گرائی مذهبی و بنیادگرایی مذهبی یکی با قبول عقل و دیگری با طرد آن هر دو شاهد بارزی بر لزوم ایداع مذهبی در جهان می باشند.

## ۲- تطابق دین و عقل و نفی اسطوره خرد تام □

تصدیق اعتبار عقل در شناسائی روحانی و تشویق برداشتها و داوری آزادانه افراد اجتماع، فلسفه بهائی را از هر نوع جزم اعتقادی و بنیادگرایی مذهبی بدور می دارد. اما بنیادگرایی مذهبی تنها راه ویران ساختن نظام آزاد و انسانی نیست. در واقع اصالت عقل افراطی و مخالف با آزادی نیز اگر چه با مذهب مخالف است اما در نابردباری و تعصب جاهلیّه و هنجارهای خلاف آزادی با بنیادگرایی مذهبی شریک و هم آهنگ است. در ابتدا ممکن است این ادعا عجیب بنظر بیاید چه که خرد گرائی افراطی بعکس بنیادگرایی مذهبی اعتبار خرد را صد در صد تصدیق می نماید. اما همچنانکه قبلاً بیان گردید هم افراط و هم تقریط هر دو در دور بودن از حقیقت مشترک می باشند. خرد گرائی افراطی بر سه نظریه کلی استوار است:

اول آنکه واقعیت، از جمله انسان و اجتماع اساساً پدیداری معقول و عقلانی بوده و در قالب مقولات عقلی کاملاً جا می گیرد.

دوم آنکه خرد گرائی افراطی ادعا می کند که قانون تحولات و تطورات تاریخی را کلاً کشف کرده و از طریق خرد بذات نهفته حقیقت اجتماعی و تاریخی دست یافته است. این نظام نظری از وجود علم دقیقی صحبت می کند که نه تنها گذشته بلکه حال و آینده را نیز تشخیص داده و معرفتی قطعی از تمامیت نهادها و ساختارهای اجتماعی بدست می دهد.

سوم آنکه خرد گرائی افراطی از لزوم ایجاد جامعه ای نوین که بر اساس فرامین خرد بنا شده باشد سخن میگوید. بدین ترتیب عقل گرائی افراطی از تغییر و انقلاب در ساختار جامعه بنحوی قهرآمیز دفاع کرده، مدعی آنستکه واقعیت باید بر اساس خرد بازسازی شود.

بارزترین نمونه این نوع خرد گرائی افراطی مارکسیزم اکونومیستی مبتنی بر باور به اصالت اقتصاد است. البته تعابیر و تعاریف گوناگونی از نظریه مارکسیزم شده است که بعضی از آن تعابیر در پاره ای موارد با هدفهای بهائی منافاتی ندارند. ولی تعبیر چیره از مارکسیزم یعنی مارکسیزم اکونومیستی که در استالینیزم باوج خود می رسد با باورهای بهائی بکلی مغایرت دارد. مارکسیزم اکونومیستی از جمله مکاتبی است که در ورطه "اسطوره خرد تام" اسیر و گرفتار است. منظور از اسطوره خرد تام آن نحوه اندیشه یا در حقیقت توهمی است که دعوی شناسائی دقیق و کاملی از تمامیت تاریخ و جامعه را نموده و خواهان تحمیل خرد تام بر جامعه است.

دیانت بهائی در عین تصدیق اعتبار خرد از محدودیت خرد نیز سخن می گوید. در واقع آئین بهائی قاطعانه عقل گرائی افراطی را نفی میکند. خرد گرائی افراطی نه تنها توهمی بیش نیست بلکه همانند بنیادگرایی



مذهبی ناشکیبا و ضد آزاداندیشی نیز می باشد. تأکید امر بهائی بر محدودیت خرد تأکید مجدد خصال انسانی جامعه و مدنیت بهائی است.

همچنانکه گفته شد، خرد در فلسفه بهائی خردی است تاریخی. این امر بدان معنی است که فلسفه بهائی انسان و خرد انسانی را در متن تحولات اجتماعی و تاریخی تصویر مینماید و ذهنیت و مقولات فکری بشر را متأثر از شرایط زمان و مکان و درجه رشد و تکامل انسان و اجتماع می داند. اما اگر خرد تاریخی است در آن صورت دیدگاه و مقولات خرد توسط ساختار تاریخی و اجتماعی محدود میگردد و در نتیجه خرد انسانی صرفاً قادر به شناخت جنبه محدودی از تمامت حقیقت و واقعیت می باشد. بنابراین، هر گونه اسطوره خرد تام با اندیشه تاریخی امر بهائی منافات دارد. خصلت تاریخی فلسفه بهائی نه تنها بر محدودیت و تاریخی بودن مقولات خرد تأکید می نماید بلکه از پیچیدگی واقعیت پویا و متحول نیز سخن می گوید.

واقعیت از عوامل نامحدودی که بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند تشکیل شده است. هر گونه شناسائی انسانی طبیعتاً باید قسمتی از این واقعیت نامحدود را انتزاع و حذف کند تا بتواند نظریه و قضایای عقلی ویژه ای را تشکیل بدهد. اما اینکه چه جنبه و بخشی از واقعیت حذف شده و چه جنبه ای تأکید شود خود مطلبی است که از عوامل تاریخی و شرایط و مختصات تحول و تکامل بشری متأثر می باشد. بدین ترتیب اسطوره خرد تام جز یک توهم و فریب بیش نیست.

بهتر بگوئیم فلسفه بهائی هر سه اصل خرد گرایی افراطی را طرد می نماید. از نظر امر بهائی اولاً واقعیت صرفاً عقلی نمی باشد. در واقع بسیاری از واقعیات غیر عقلی، ولی نه ضد عقلی، می باشند. حیطه غیر عقلی حیات انسان و جامعه همواره مورد توجه عرفان و تصوف بوده است. همچنانکه حضرت بهاءالله با نقل حدیث قدسی "الانسان سیری و انا سره" در کتاب ایقان تأکید می نمایند، وجود انسانی دارای جوانب و حقایقی است که از حوزه عقلانی بیرون است. حیطه ارزشها، حیطه زیباشناسی، حیطه تجربه عرفانی و حیطه تجربه روحانی از این جمله می باشند. بی جهت نیست که فیزیک در اوج خود به فلسفه و ماوراءالطبیعه مبدل می گردد. بی جهت نیست که قانون علیت در تحلیل حرکات ذره ای مورد سؤال قرار می گیرد. بی جهت نیست که در تعریف نهائی ماده، انرژی و شعور با یکدیگر می آمیزند. فیزیک در اوج خود از حقیقت بعنوان عشق و انجذاب و ذهن سخن می گوید. دنیای ظاهراً معقول در تحلیل جدی، پیچیده تر از مقولات محدود عقلی جلوه می نماید.

ثانیاً فلسفه بهائی هر گونه ادعای شناخت قطعی و دقیق تمامیت تحول تاریخی را نفی می نماید. از نظر امر بهائی خرد قادر به درک جنبه محدودی از واقعیت است که توسط هستی تاریخی محدودتر می گردد. دیانت بهائی میزان ادراک عقل را کامل نمی داند. به همین جهت است که از اعتبار محدود شهود و اشراق و نقل و حس هم سخن می گوید. فلسفه تاریخی امر بهائی دعوتی است به بردباری اعتقادی و عدم تعصب و تواضع ذهنی و تصمیم گیری آزادانه مبتنی بر فروتنی فکری. اما از آنجا که مقولات خرد محدودند و اگر در غیر محل خود بکار افتند به نتایج نادرست و ویرانگر می رسند دیانت بهائی بر ضرورت استفاده از دیگر موازین ادراک نظیر وحی و الهام نیز تأکید مینماید و در پهنه تصمیم گیری اجتماعی و سیاسی از مشورت و تساوی آراء حمایت قطعی می کند. نظر بآنکه هیچ بهائی چنین توهمی ندارد که تمامی واقعیت و حقیقت را در اختیار دارد و دیگران همه در اشتباه می باشند لذا هرگز حاضر به تحمیل سلطه آمیز نظریه خود بر دیگران بصورتی قاطع و مجبرانه نخواهد بود. از نظر امر بهائی حقیقت اجتماعی و سیاسی پیچیده تر از آنستکه در مقولات سیاه و سفید جا بگیرد. هر یک از ما جنبه ای از حقیقت را درک میکنیم و صرفاً در صورتی که از محدودیت شناخت خود آگاه باشیم و بنظر و دیدگاه دیگران نیز اجازه ارئه و اظهار بدهیم امکان رهائی از مهلکه نفس و زندان جهل را خواهیم داشت. تأکید امر بهائی بر محدودیت خرد دعوتی است بتوجه به جوانب گوناگون وجود انسانی. دیانت بهائی آدمی را به یک جنبه محدود تأویل نمی کند و رشد و

تکامل جوانب متعدّد انسانی را تأکید می نماید. تمدّن بهائی بر اساس اعتدال و رشد موزون قوای نامحدود و متنوع انسانی و اجتماعی استوار است.

اسطوره خرد تام ذاتاً مخالف آزادی است. اصولاً هر که مدعی شد تمامی حقیقت تاریخی را بصورت یک علم قطعی در اختیار دارد بخود حق خواهد داد که نظر خود را بدیگران تحمیل کند. چنین شخصی هستی را در قالب مقولات کوتاه نظرانه سفید و سیاه می بیند و پیچیدگیهای واقعیت را مورد غفلت قرار می دهد. آنچه که مانع تحمیل خرد تام او باشد باید قاطعانه ریشه کن شود و چنین قلع و قمعی هر قدر هم که سرکوبگر و مخالف آزادی باشد از نظر خرد گرائی افراطی مجاز و بحق خواهد بود چه که وی، بنظر خود، علیرغم "شعور کاذب" دیگران بخدمت واقعی آنان مشغول است. مدافعان نظریه خرد تام از هیتلر و "نژاد پرستی علمی" او گرفته تا استالین و "علم ماتریالیزم تاریخی" وی، همگی در نحوه گفتار خویش مخالف آزادی میباشند. در صحبتهای آنها کلماتی نظیر شاید و نسبتاً و احتمالاً که حکایت از پیچیدگی واقعیت و محدودیت نظر می نماید بندرت یافت می شود. ایشان همواره به ابراز جملات و اخذ تصمیماتی کلی در خصوص تمامیت ساختارهای اجتماعی و تاریخی می پردازند. اما شناسائی انسانی در واقعیت محدودتر از آنستکه اینچنین قضایای کلی و عامی را بتواند بنحوی عقلانی و علمی کشف بنماید. در نتیجه سخنان و قضایای معتقدان افراطی اصالت عقل در واقع بهیچوجه علمی و عقلانی نیست. گفتار اینان صرفاً بازتاب امیال و عواطف و آرزوها و تعصبات و پیش داوریهای ایشان است. اما نظر بآنکه عقل گرائی افراطی جنبه غیر علمی و عاطفی کلی گوییهای خود را پنهان می نماید اسطوره خرد تام به تفکری سرکوبگر، خطرناک و مخالف آزادی مبدل می شود. آنجا که عواطف لباس عقل بپوشد و با قاطعیت خود را بگونه ای نامشروط تحمیل نماید، فضایی برای آزادی و رشد و تکامل و دموکراسی نیست. نکته جالب اینستکه عقل گرائی افراطی و بنیادگرائی مذهبی هر دو در نفی خرد عامه مردم مشترکند. بنیادگرائی مذهبی از ضرورت تقلید و اجتهاد سخن می گوید و عقل گرائی افراطی از شعور کاذب اکثریت و لزوم تبعیت از حکومت حزب پیشتاز و متخصصان و روشنفکران صحبت می کند. در هر دو حال خرد بتوسط تعصب جاهلیه که لباس خرد را پوشیده است قربانی و معدوم می گردد.

فلسفه بردبار و جهانشمول جامعه بهائی در خصوص موقف خرد در شناخت روحانی در واقع طرحی است از جامعه ای مبتنی بر ارزشهای انسانی، آزادی، تکامل انسان و شکوفائی جوانب و قوای متعدد بشری. ناگفته نماند که چنین طرز فکری با تفکر دیالکتیک و تاریخی تطابق دارد. اندیشه مارکس دارای دو جنبه متناقض است. از یکطرف مارکس بر ویژگی دیالکتیک و پویا و پیچیده تاریخ و انسان تأکید نموده آدمی و ذهنیت وی را متأثر از شرایط و رشد زمانی، مکانی، طبقاتی و تاریخی او میداند. این جنبه اندیشه مارکس مورد پذیرش دیانت بهائی است. اما از طرف دیگر مارکس اسطوره خرد تام را نیز می پذیرد. بر طبق نظر مارکس کلید درک قوانین آهنین تاریخ بتوسط علم ماتریالیزم تاریخی بدست آمده است. امر بهائی با این اسطوره موافقت نمی کند. در حقیقت این دو جنبه با یکدیگر تناقض کامل دارند. اگر خرد و ذهن خود پدیداری تاریخی است و اگر مقولات ذهنی صرفاً جنبه محدودی از واقعیت پیچیده را می تواند درک بنماید در آن صورت هر شناختی بالاجبار محدود و نسبی خواهد بود. مارکسیزم مبتنی بر اصالت اقتصاد بناگاه خویشتن را از صحنه تاریخ جدا نموده نقش خداوندی بخود میگیرد و ادعا میکند که به شناخت مطلق تاریخ نائل شده است. اسطوره خرد تام با فلسفه دیالکتیک ذاتاً منافات دارد. در واقع اسطوره خرد تام تظاهر نوعی بنیادگرائی مذهبی در مارکسیزم ضد مذهب است. امر بهائی منطق دیالکتیک و خرد تاریخی را تصدیق میکند و بهمین جهت به ورطه ضد انسانی اسطوره خرد تام سقوط نمی نماید.

به امید ترک تعصبات و انطباق مدنیت مادی با مدنیت روحانی.

